

اصغر قاسمی

# نقد روشنفکری و گذشته به کمال نرسیده

این عبارات، حال و هوای فکری انسان هایی را به ما می نمایاند که با دردی در رگان و حسرتی در استخوان تن به موج های بلای استبداد و استعمار سپردند و جان بر کف اخلاص، رؤیای فردایی بهتر را برای کودکان قرن های بعد در سر پروردند.

از مشروطه خواهانی که می پنداشتند با تأسیس مجلس ملی می توان گره از کار فرو بسته توسعه ایران گشود (و در سر سلسله آنان ستار خان و باقر خان) گرفته

از هنگامی که جامعه ایرانی پس از حضور استعمار گران در خاک وطن، از خواب گران سالیان دراز خویش برخاسته ایام زیادی می گذرد، دگرگونی حاصل آمده از آگاهی ایرانیان از ترقی مغربیان، در حالی که محنت سنگین استعمار قدرت های برتر جهان را بر دوش می کشیدند، موجب شد تا با شکل گیری نیروهای ترقی خواه در ساختار متصلب سنتی لایه های اجتماعی و متعاقب آن، اثرگذاری این قشر بر دیگر گروه ها و دسته های جامعه، امروزه ایرانی با چهره های متفاوت از زمانه آغاز گران جنبش بیداری، پیش روی ما باشد.

نیروهای ترقی خواه (که مادر این مجال آنان را به عنوان روشنفکر در گستره ای از اهل فرهنگ، نویسند، شاعر... تا نیروهای مبارز و سیاسیون در نظر می گیریم) در هوایی دم زدند که نقد راهبردهای آنان در رسیدن به آملشان بی شک باید با درک این شرایط صورت گیرد.

مرحوم علی حاتمی؛ در فیلمنامه حاجی و اشنگتن از زبان "حاجی" می گوید: "فکر و دگرمان شده کسب آبرو، چه آبرویی، مملکت رو تعطیل کنیده، دارالایتم دایر کنید درست تره. مردم نان شب ندارنده شراب از فرانسه می آید. قحطی است، دوا نیست، مرض بیداد می کند، نفوس حق النفس می دهند، باران رحمت از دولتی سر قیله عالم است و سیل و زلزله از معصیت مردم. میر غضب بیشتر داریم تا سلامتی. سر بریدن از ختنه سهل تره. ریخت مردم از آدمیزاد برگشته، سالک بر پیشانی همه مهر

نکبت زده، چشم ها خمار از تراخم است. چهره ها پکیده از تریاک، اون چهار تا آب انبار عهد شاه عباس هم، آبش کرم گذاشته. ملیحک در گلزار قره می شاسد. چه انتظاری از این دودمان، با آن سر سلسله اخته. خلق خدا به چه روزی افتادند از تدبیر ماه، دلال، فاحشه، لوطی، لئه، قاپ باز، کیف زنی، رمال، معرکه گیر، گدایی که خودش شفلی است مملکت عنقریب قطعه قطعه می شود...



تا آنان که جنبش دوم خرداد را به راه انداختند و بی کسب نام و نانی بر سر قوام جنبش، هزینه ها پرداختند، همه به دنبال تحقق یک رؤیای مقدس بودند. بنای ایرانی توسعه مند بر بستر رنج ها و مرارت هایشان می توان درک کرد که یک مبارز با پر سه زدن در بیغوله هایی که آدمیزادانی خارج از هیئت آدمی در نهایت فقر، فساد و عقب ماندگی در آن جا می زیستند،

سپاسی - اجتماعی

چگونه در تمام وجودش را فرامی گرفت و با الهام از تجربه کشورهای همانند ایران (کوبا، چین، ... ) سلاح به دست می گرفت و بر توده های خفته نهیب می زد: دیرگاهی است که در خانه همسایه ما خوانده خروس!

به مدد مجاهدت روشنفکران و ترقی جویان، قافله توسعه اکنون راهی بس دراز را پیموده است. رشد آگاهی و بیداری توده ها و خارج کردن ساختار و قدرت از تسلط تاریخی خویش از رهاوردهای آن مجاهدت هاست. آن گونه که ایران در میان کشورهای منطقه از مترقی ترین دموکراسی ها برخوردار است. اما دریغ که این قافله در چاله ها و دست انداز های کژراهه های قابل اجتنابی در غلغله که اگر از آن پرهیز می شد ای بسا سرنویشت توسعه در ایران چیز دیگری می بود و آینده کودکان قرن های بعدی که ترقی جویان برای سعادتشان، سعادت و هستی خود را فنا ساختند نیز چیز دیگری می شد.

حوزه های اجتماعی.

روشنفکران همواره برای تحقق آرمان های خود میل آتشی به کسب قدرت از خویش بروز داده اند. از آغاز جنبش های بیدارگر ایران، این تمایل شدید در روشنفکران به خوبی قابل لمس است. در این جریان، چون عمده مشکلات و معضلات توده ها ناشی از منبع قدرت سیاسی انگاشته می شد، لاجرم چنین نتیجه می گرفتند که برای مبارزه با این معضلات باید ساخت قدرت را از عناصر نالایق، خیانتکار و مزدور پاک ساخت و فرهیختگان را بر کرسی قدرت نشاند تا بتوان محبوبه آرمان ها را در آغوش کشید.

شک نیست که ساختار قدرت نقش عمده ای در معضلات مبتلا به جامعه دارد. ظهور شخصیت های بزرگی چون امیر کبیر و دکتر محمد مصدق در ساختار سنتی قدرت ایران نشان داد که چگونه حتی یک شخصیت فرهمند در ساختاری سنتی می تواند در حرکت جامعه به سمت توسعه منشأ اثر باشد.

اما در این حوزه (تمایل به قدرت) نیز روشنفکران از دو معضل ریشه ای رنج می بردند. اول، ضعف نظری و دوم، فاصله گرفتن از وجه شعاری آزادی و نهادینه کردن دموکراسی.

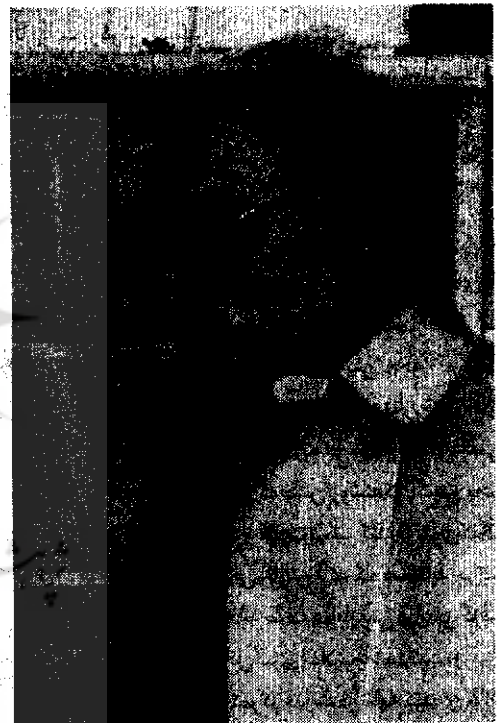
مدعای نگارنده آن نیست که از اصطلاح "روشنفکری بیمار" در این جاسود جوید که اغلب به قصد تخریب و نه انتقاد مشفقانه به کار می رود. اما باید این حقیقت را پذیرفت که بخش قابل ملاحظه ای از تفکرات روشنفکری در ایران، تحت تأثیر جریان های جهانی و ملل مترقی است.

میرزا ملکم خان از جوانانی نام می برد که در انقلاب مشروطه هر کدامشان یک جلد کتاب قانون اساسی انقلاب کبیری را به زیر بغل زده بود و در ذهن خود، خویش را "روسیپیر" می دیدند.

فکر روشنفکر که عمدتاً از لایه های متوسط و مرفه جامعه شکل بر خاسته بودند به دلیل فشار روز افزون اجتماعی برای ایجاد تغییر، به ناچار دست به باز تولید نظریه های "مدرن" (و اغلب غربی) زدند تا مگر بتوانند بدین وسیله "حلاً ملامتی" توسعه را در ایران پر کنند.

البته در این میان نباید از چند نکته غافل ماند. اول، تهدیدی که به واسطه نفوذ قدرت های سرکوب گر، همواره علیه طبقه متوسط که مجال اندیشیدن و نوجویی داشته اعمال می شد. دوم فضای سانسور حاکم بر دانشگاه ها و محافل علمی که بخش اعظم انرژی متفکران را صرف کاستن از فشار های استبدادی و گاه استعماری می کرد و سرانجام نیرو های بازدارنده در دل لایه های اجتماعی که به دلیل رویکرد سنتی باقی مانده از گذشته دور و با بر خورداری از مشروعیت بالا در میان توده ها، به تخریب روشنفکران و جنبش های مدرن می پرداختند و گاه حتی با لانه کردن در دل این جنبش ها، موجب به بیراهه کشاندن حرکت آن به سمت باز تولید مفاهیم سنتی (و البته ناکارآمد) می شدند.

تقی رحمانی در این باره می گوید: "روشنفکری به شکل متعارضش، واژه ای است محصول عصر روشنگری. سیروس آریان پور در کتاب روشن یابی چیست؟ در تعریف این واژه می گوید که روشنفکران به تفکر عقلانی، خودیابی انسانی و حقیقت یابی رهنمون شده اند. روشنفکری پس از عصر رنسانس و در جامعه های جدید به وجود آمد. در جوامع غربی بین روشنفکر، روشنگر و سیاستمدار تمایز وجود دارد. افرادی چون کانت و دکارت روشنگران حقایق اند و افرادی چون امیل



از منظری کلی نگر می توان چند انتقاد عمده را بر روند روشنفکری (در مفهوم وسیعی که ذکر شد) در نظر گرفت:

- ۱- تمایل به ساخت قدرت به عنوان اصلی ترین و شاید بیگانه ترین ابزار برای تحقق آرمان های نوخواهانه
- ۲- غفلت از منبع اصلی قدرت موتور توسعه (یعنی مردم) و نگاه برون گرایانه
- ۳- وابستگی نظری به فراسوی مرزها و عدم بومی کردن ایده های روشنفکران ملل دیگر (به جز چند چهره استثنایی)
- ۴- عدم توجه به بافت جامعه ایرانی و غفلت از سازماندهی توده ها در قالب جامعه مدنی در برابر دو شاخص استبداد و استعمار
- ۵- در غلغله به دامن نظریه های جزم گرا و خشونت پرداز بدون در نظر گرفتن ظرفیت جامعه ایرانی برای پذیرش و تکثیر خشونت سیاسی در دیگر

زولا اوزان بل سارتر روشنفکرند، به تعبیر بهتر، روشنفکران وجدان جامعه تلقی می‌شوند که با تلفیق "حقیقت" و "مفید بیان کردن" بر سر جامعه نهیب می‌زنند، خصوصاً در جاهایی که قدرت راه خطا می‌پیماید. نمونه کامل چنین شخصیتی سارتر است که در فرانسه آن روز از انقلاب الجزایر دفاع کرد. اما سیاستمدار وظیفه‌اش این است که تنها "مفید سخن بگوید". اگر در جبهه مردم باشد به نفع مردم مفید سخن می‌گوید و اگر در جبهه صاحبان زور و زور و تزویر باشد به نفع آنان سخن می‌گوید. این تفاوت‌ها میان روشنگر، روشنفکر و سیاست‌مدار به دلیل تقسیم کار منطقی است که در غرب صورت گرفته است.

اما در جامعه ما روشنفکران فاقد مبانی لازم برای حقیقت‌جویی هستند. دانشگاه‌های مستقل نداریم. این در حالی است که خاستگاه روشنفکری در ایران دانشگاه است. از سوی دیگر، در جامعه ما به دلیل عدم تقسیم کار منطقی، گاه روشنفکران در نقش روشنگر و گاه سیاستمداران در نقش روشنفکر ظاهر می‌شوند. این افتی کلی است که گریبان همه روشنفکران مذهبی یا غیر از آن را گرفته است. تکتب‌اساسی‌تر آن که هر اندیشه‌ای اگر چه دازای حقایق کلی است، محصول زمان و مکان خویش است. نمی‌توان روشنفکری را در مغرب زمین درک کرد، مگر این که بتوان از طبقه متوسط شناخت درستی به دست آورد.

جریان روشنفکری در ایران نیاز جامعه، اما فاقد مبانی لازم طبقاتی اجتماعی

تولید سوق دهد.

با وجود این، به نظر می‌رسد که جریان روشنفکری در ایران نتوانسته از همه ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های خویش سود جوید. قدرت‌های استبدادی، همواره فشارهای سهمگینی، نظیر تهدیدهای اجتماعی، بسیج کردن بخش‌هایی از توده‌های ناآگاه علیه روشنفکران، زندان، شکنجه جسمی و روانی و حتی قتل و ترور را برای اخلال در پروژه روشنفکری در ایران به کار بسته‌اند اما روشنفکران با تمسک به راهکار از خودگذشتگی به تعبیر دکتر شریعتی، نعمت نداشتن و نخواستن، فرصت‌های ذی‌قیمتی را به چنگ آوردند که محصول آن تغییر در ساختار قدرت در طول صدسال گذشته بود. اگر امروز ایران از پیشروترین ملت‌های منطقه از نظر جنبش‌های سیاسی و سابقه تأثیرگذاری بر ساخت قدرت است، مرمون رنج‌هایی است که امثال فرخی یزدی‌ها در زندان پهلوی کشیدند و اگر چه دهانش را دوختند، با خوش بر درو دیوار سلول نوشت که صلیب آگاهی‌دهی خویش را تا نهایت بر دوش کشید.

از تراژدی‌های غم‌انگیز تاریخ روشنفکری ایران این بود که فرصت‌هایی که به مدد مجاهدت‌هایی فوق‌بشری به چنگ آمدند، در بستر تفکر مطلق‌انگاری قدرت سیاسی در مشکلات مبتلا به جامعه تنها صرف حوزه قدرت محدود دیگر بخش‌های لازم و فوری بازماند.

در این میان، دکتر علی شریعتی (که شاید یگانه‌ترین) چهره‌ای بود که با زیرک‌ترین خطای تاریخی روشنفکران را دریافت و در مورد آن هشدار داد.

شریعتی در اندیشه‌های خویش به حوزه قدرت سیاسی اهمیت ویژه‌ای می‌داد و بخش اعظم توان خود را صرف نقد قدرت حاکم ساخت اما (به جز مقطع زندگی علمی‌اش) مصرانه معتقد بود که نقش روشنفکر آگاهی‌بخشی به توده‌هاست و باید از قدرت برهیز کند. از سوی دیگر، او به رغم وجه پادیکالی آثارش (که گاه دستمایه حرکت‌های قهرآمیز و مسلحانه طیف هوادارانش قرار می‌گرفت)، به وجه تدریجی شکل‌گیری انقلاب تأکید داشت. رژیم پهلوی با بهره‌گیری از تمرکز قدرت در سایه کودتای ۲۸ مرداد، دست به سلسله اقداماتی برای مدرنیزاسیون آمرانه جامعه زده بود و این روند در دل خویش جریان منفصل از حاکمیت اما مدرن را در محیط‌های دانشگاهی و طبقه متوسط شکل داد. گفتمان غالب این دوره حرکت قهرآمیز در حداقل زمان ممکن برای ریشه‌کنی سلطنت پهلوی بود. اما شریعتی در

چنین فضایی، بادلیری اندیشه‌اش، که او را کمتر در بند ملاحظاتی گروهی، طبقاتی و حتی ملی قرار می‌داد، در برابر این جریان چنین ابزار داشت: انقلاب پیش از خود آگاهی توده‌ها، فاجعه است.

نقل است که او هنگامی که شنید حسن ال‌آدپوش، یکی از شاگردانش، در عملیات چریک شهری، یک مستشار آمریکایی با اتروور کرده است، با تأسف سری تکان داد و گفت "چه فایده که چنین انسانی خود را صرف چنین اقداماتی می‌کند؟ اگر لو یک تن را بکشند آن‌ها ۱۰ تن را به جای آن فرد خواهند گماشت. باید باریشه



در جامعه بوده است. روشنفکری که جز عوامل مانع توسعه در جامعه چیز دیگری پیش روی نداشتند فاقد پایگاهی محکم در سو زمین خود بوده است. مارشال در کتاب معمای مدرنیته می‌گوید که در پاریس، که خاستگاه مدرنیته است، روشنفکر کارش به چالش کشیدن دنیای بورژوازی است که هم دنیای مدرن را می‌سازد و هم انباشت سرمایه می‌کند.

تولید ما وابسته به نفت است. در چنین اقتصادی روشنفکر به ناچار از عدالت می‌گوید و از تولید حمایت می‌کند اما توانایی آن را ندارد که ساختار قدرت را به سمت



مشکلات مواجهه شد، اگر نه از پرداختن به شاخ و برگ‌ها چه سودی عایدمان خواهد شد؟!

البته شریعتی به‌رغم این سخنان، در یکی از دوره‌های فکری زندگی خود تحت تأثیر گفتمان غالب روشنفکری زمان خویش قرار گرفت و به حوزه قدرت متمایل شد. به طور کلی زندگی علمی او را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: اول، زمانی که به ایران بازگشت و پس از یک دوره کار سیاسی در فرانسه و مشارکت در روند انقلاب الجزایر، به کار فرهنگی روی می‌آورد. دوم، هنگامی که به حسینیه ارشاد وارد شد و همچنان موضع قاطعی علیه حرکت‌های تیز سیاسی که شوروی را الگویی موقفی تلقی می‌کردند، داشت. اما در همین دوره، تحت تأثیر فشار روزافزون گفتمان حرکت‌های تند سیاسی قرار گرفت و آثاری چون شیعه یک حزب تمام‌و‌پس از شهادت را از خویش بر جای نهاد. سوم، هنگامی که پس از ۱۸ ماه تحمل سلول

انفرادی آزاد شد و به موضع نخستین خویش بازگشت و عنوان کرد که نقش روشنفکر تنها نقش آگاهی‌دهنده است و از آن پس مردم قدرت را به‌چنگ خواهند آورد.

با وجود این، شریعتی علی‌رغم کثرت هواداران خویش و گستردگی حوزه تأثیراتش، با این اندیشه خویش در مورد نقش و جایگاه روشنفکری در جامعه ایرانی، تنها ماند و هیچ‌گاه مورد توجه جدی قرار نگرفت، طنز روزگار این بود که هواداران شریعتی، پس از حیات او، در مقابل آنان که بر «عمل انقلابی» به عنوان تنها ملاک پذیرش یا رد فردی در ارتش انقلاب تأکید می‌کردند، ارتباط مشخص شریعتی با برخی منتسبین جنبش‌های چریکی را مدعا می‌آوردند و آثاری از او را که بر عمل انقلابی تأکید داشت (و همه در دوره دوم حیات فکری او نگاشته شده بود) حجت می‌گرفتند تا «شرمساری ضعف شریعتی در کار فرهنگی» را به گونه‌ای توجیه سازند. در حالی که هیچ‌یک از روشنفکران و ترقی‌جویان زمانه وی، این نکته را در نیافتند که تأکید شریعتی بر نقش آگاهی بخش روشنفکران، راهبردی را در اختیارشان قرار می‌دهد که آنان را همواره به منبع اصلی قدرت جنبش‌های توسعه‌خواه معینی توده مردم متصل خواهد ساخت.

به طور طبیعی، گفتمان متمایل به ساخت قدرت در روشنفکران موجب آن می‌شد که با به هیئت حاکمان درآمدن این قشر، گسستی میان آن‌ها و توده مردم ایجاد شود و نقش تاریخی و مسئولیت‌ساز آگاهی‌بخشی‌شان، رنگ بازد.

البته این پذیرفتنی است که لا‌جرم بخش‌هایی از نیروی تحول‌خواه جامعه در یک تقسیم کار منطقی به سمت اصلاح ساخت قدرت و حتی به دست گرفتن اهرم‌های قدرت، سوق یابد.

اما نکته بهت‌انگیز این است که چگونه قاطبه روشنفکران و نیروهای ترقی‌خواه در حالی که بر اثر تسلط گفتمان سوسیالیستی در کشور، آرمان عدالت را تبلیغ می‌کردند و بر سر آن حتی تن به سرب‌های داغ و درفش و شکنجه می‌سپردند، نتوانستند درک کنند که اصلی‌ترین راه برای رسیدن به آرمان عدالت، بالا بردن سطح آگاهی مردم درباره اقتصاد کشور است. تسلط بیش‌مبتهی بر

رسیدن به آرمان از کوتاه‌ترین راه و در حداقل زمان ممکن موجب شد تا روشنفکران و ترقی‌خواهان سرنگونی یک سیستم قدرت ناکارآمد و جایگزینی نیروهای انقلابی را، مطلوب‌ترین گزینه تلقی کنند، در حالی که با فرض برقراری ساختار قدرتی که در دست افراد فرهیخته باشد (که در ایجاد چنین حاکمیتی تردیدهای فراوان وجود دارد)، با فروپاشی آن، سیستم سیاسی (با توجه به آن که تجربه تاریخی نشان می‌دهد که تغییر در ساختار قدرت ایران ناگهانی بطنی است) جامعه باز با مشکلات اولین خود یعنی فاصله گرفتن از آرمان‌هایی چون عدالت مواجه می‌شود. اصلی‌ترین راه، آموزش توده‌هایی بود که با شناخت خط و ربط‌های عمومی حوزه اقتصاد، از تحمیل و پذیرش سیاست‌های غلط اقتصادی که موجب تعمیق فاصله طبقاتی و فقر روزافزون اکثریت جامعه می‌شود، جلوگیری کنند. ایجاد این آگاهی‌ها اگر چه زمانی بس طولانی‌رأمی طلبید و به راهبردهای خاص خویش نیاز داشت لاقلاً می‌توانست ساز و کاری متفق برای ایجاد بستری مناسب جهت آرمان عدالت فراهم آورد.

از سوی دیگر، شیوع تفکر مواجهه با قدرت سیاسی حاکم و به دست گرفتن اهرم‌های قدرت به عنوان اصلی‌ترین راه در میان روشنفکران و ترقی‌خواهان، موجب شد که بستر مناسبی برای اشاعه فرهنگ مبارزه قهرآمیز و توأم با خشونت در جامعه شکل گیرد.

کاوه محبی در این باره می‌گوید: «تفکر حاکم بر دهه ۴۰ و ۵۰ این بود که «عمل» را مقدم بر تئوری می‌دانست و نظریه حداقلی را دوشادوش عمل حداکثری ترویج می‌کرد. شناخت بستر تاریخی و اجتماعی مناسب برای پذیرش و تکثیر خشونت از سوی توده‌های مردم، ایجاب می‌کرد تا روشنفکران در آرای خود توجه کافی را به این مسئله به عنوان شبکه باروت قابل اشتعالی در نظر می‌گرفتند، اما دیدیم که در عمل حتی اقدامات رادیکالیون خشونت‌گرا، به دست برخی نظریه‌پردازان، تئوریزه شد.»

روشنفکران به دلیل حصار‌بینشی که در آن گرفتار آمده بودند، تصور می‌کردند که تنها راه رسیدن به آرمان‌هایی چون عدالت یا آزادی، در دست گرفتن مهار

حاکمیت و اهرم‌های قدرت است، اگر چه این روش (آن گونه که در کوبا در بعد عدالت اجتماعی شکل گرفت) می‌توانست الگوی مطرحی باشد، اما تنها راه رسیدن به آرمان‌ها نبود. جنبش اخوان المسلمین مصر (جناحی از ماهیت و اهداف سازمانی آن) در سال‌های آغازین سده ۱۳۰۰ شمسی، به جای روی آوردن به اهرم‌های قدرت، به سمت نهادسازی و ایجاد قدرت موازی با حاکمیت در قالب جامعه مدنی روی آورد. این سازمان با ایجاد مرکز امام‌المنعمه کلاس‌های آموزشی، بنگاه‌های کارایی و شرکت‌های اقتصادی قدرتمند، در بعد ملی در طول صد سال، با وجود فشارهای خردکننده حاکمیت و ترور و دستگیری سران جنبش، قدرتی در متن جامعه به وجود آورد که در تاروپود لایه‌های اجتماعی مصر ریشه‌یونانده است. تا جایی که اندیشه ریشه‌کنی این جنبش، پیام به‌بهلولی نام‌کن می‌زند. جنبش اخوان المسلمین این کامیابی را با «صرف حداقلی زمان و با حداقل هزینه برای توده‌های مردم» به دست آورد، اما روشنفکران ایرانی راهبردهای خود را با «صرف حداقلی زمان و حداکثر هزینه برای توده‌های مردم» به مرحله اجرا نهند.

راهبردهای مبتنی بر رادیکالیسم خشونت‌گر در نهایت بدل به گردابی شد که آفرینندگان خود را نیز به کام کشید و یکی از تاسف‌بارترین مقاطع تاریخی جنبش‌های تحول‌خواه کشور را رقم زد. این در حالی بود که اگر گفتمان علی شریعتی، مبنی بر رسالت آگاهی‌بخشی روشنفکران، جایگاه خود را در فضای مبارزاتی زمانه خویش می‌یافت، ای بسا با ایجاد پایگاهی محکم و «کمتر آسیب‌پذیر» در متن توده مردم و نهادهای مدنی، سرنوشت دیگری می‌یافت. اگر چه نباید از نتایج اندک روش‌های قهرگرا غافل ماند، اما باید توجه داشت که این دستاوردهای اندک که بیشتر صرف تأثیرگذاری بر حوزه قدرت سیاسی شد، باعث شد که جامعه برای آن هزینه زیادی بپردازد و در نهایت نه تنها مشکلی از گره ناگشوده مقوله توسعه در ایران نگشود، بلکه این کلاف را هر چه پیچیده‌تر و در هم تنیده‌تر ساخت و لازم شد سال‌ها وقت صرف شود تا نسل‌های بعدی روشنفکران و ترقی‌خواهان جهد و تلاش کنند تا مگر این گره‌های خودآفریده پیشینیان را بگشایند.

ظهور جنبش دوم خرداد در عرصه معادلات داخلی، از این منظر پدیده‌ای شگرف و درخور توجه بود. این جنبش با استیلاي راهبرد یک‌گام به عقب دو گام به پیش در عمل به ورطه «یک‌گام به پیش و چند گام به عقب» در غلتید و سرنوشتی غم‌انگیز یافت، اما به جهت شناخت خطر مقوله خشونت برای جنبش‌های توسعه‌خواه، پدیده‌ای نادر در میان دیگر جنبش‌های مانند خویش بود. این نکته بیشتر به جهت آفرگذاری بر حوزه فرهنگ سیاسی توده‌ها و نقشی که می‌تواند در آگاهی‌بخشی به مردم در گام‌های آینده برای رفتن به سمت توسعه ایفا کند، تبلور یافت. بنابراین، تأکید نگارنده بر برجستگی و اهمیت جنبش دوم خرداد در میان سایر جنبش‌های مشابه گذشته، به لحاظ عملکرد معماران اصلاحات نیست. سخن بر سر این است که در هیچ یک از جنبش‌های سیاسی یک‌صد سال اخیر، تا این سطح به ماهیت و خطر خشونت برای اهداف جنبش تأکید نشده است و در هیچ یک از رهبران جنبش‌های مشابه به مقیاس جنبش دوم خرداد «میل» به پرهیز از خشونت به چشم نمی‌خورد. در هیچ یک از این جنبش‌ها دیده نمی‌شود که مردم (که همواره عکس‌العمل‌های انفجاری و غیرقابل کنترل از خویش بروز داده‌اند) یا بهره‌جستن از مکانیزم انتخابات، مانند سال ۷۶، در فضایی با حداقل هیاهو خواسته‌های خود را ابراز کنند و توبه مطلوب خویش را به میدان بازی

حاکمیت افکنند. شرایط زمانی جالب‌تر شد که با رخ دادن انتخابات‌های بعدی و تکرار صحنه‌های مشابه سال ۷۶، این رفتار از حالت «اتفاقی» و «موسمی» به درآمد و خود را به عنوان تنها راهبرد مبارزاتی مردم خسته از خشونت‌های بی‌سیاسی، به رخ تاریخ کشید.

اما از نظر روانشناسی اجتماعی، به دلیل آن که این رفتار خجسته، پاسخ لازم را دریافت نکرده و تقویت نشده و با توجه به رشد نگران‌کننده خشونت‌های اجتماعی که در شکل باندی و گروهی شکل گرفته است، بیم آن می‌رود که این دستاورد بزرگ دوباره با وقفه مواجه شود و جنبش‌های سیاسی، باز در گردونه خشونت‌های بی‌حاصل گرفتار آیند.

تقی رحمانی در نقد جریان روشنفکری ایران می‌گوید: «اولین انعقاد، اعتنا نکردن روشنفکران به مفهوم «منافع ملی» است، به جز مرحوم بازرگان و دکتر شریعتی که این مقوله را دریافت‌ه بودند. از سوی دیگر به نظر می‌رسد روشنفکران از دوره‌های قبل و دستاوردهای پیشینیان و جنبش‌های سیاسی و مدنی شکل گرفته در اجتماع، جمع‌بندی اصولی ندارند. این در حالی است که با تأسف شاهد آنیم که گاه در میان روشنفکران، برخی به این که آثار فلان نویسنده را خوانده‌اند، تفاخر می‌کنند. تسلط چنین بینشی مانع نقد درست و ارزیابی افکار و تجربه‌های دیگر روشنفکران پیشین می‌شود.

روشنفکری ما تحت تأثیر موج‌های جهانی است. زمانی در جامعه ما گفتمان عدالت مطرح بود و زمانی دیگر گفتمان ترقی و ملیت که محصول انقلاب مشروطه بود. هنگامی که گفتمان پیشرفت و ترقی بدون نهادینه کردن محصول انقلاب مشروطیت به شکست دکتر مصدق منجر شد، جامعه روشنفکری تحت تأثیر گفتمان عدالت و مارکسیسم قرار گرفت. اما این گفتمان نیز دستاورد عدالت‌آمیز نداشت‌ه است. با این حال، می‌بینیم که بدون دستاوردی در عرصه این گفتمان وارد مرحله «حقوق بشر و دموکراسی» می‌شویم. حال می‌شود پیش‌بینی کرد که بدون داشتن الزامی گفتمان سوم مثل برق و باد خواهد گذشت، بدون آن که چیزی از آن نصیب جامعه و توده‌های مردم شود.

سخن بر سر این است که اگر مادر موج سوم روشنفکری هستیم، بدون نقد دو موج دیگر و مقایسه آن با دیگر کشورها و از جمله اروپا به جایی نخواهیم رسید. در حالی که چنین جمع‌بندی‌ای از سوی روشنفکران کمتر صورت گرفته است.

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، با فرارسیدن عصر بیداری ایرانیان و شکل‌گیری جریان روشنفکری و ترقی‌خواه از میان لایه‌های عمدتاً متوسط و نسبتاً مرفه جامعه، به دلیل نبود پیشینه لازم و تازگی و مسبق به سابقه نبودن مفهوم توسعه در ساختار فرهنگی و فکری سنتی جامعه، لاجرم نگاه روشنفکری به دستاوردهای فیلسوفان، متفکران و جنبش‌های سیاسی مغرب زمین دوخته شد. اما به تجربه ثابت شده که به دلیل بافت ویژه جامعه ایرانی، امکان بهره‌برداری و اقتباس از تفکر متفکران دیگر کشورها در همان شکل و سیاق اولین وجود ندارد.

روشنفکران دینی تا پیش از انقلاب ۵۷ به طور غالب تنها جریانی بودند که این نکته را دریافتند و به آمیزش دستاوردهای مغربیان و آموزه‌های بومی و عمدتاً دینی همت گماشتند. این روند موجب شد تا نه تنها مفهوم توسعه در شکل جدی‌تری وارد زندگی مردم شود، بلکه حتی بسیاری از آموزه‌های سنتی سنت‌مداران نیز به چالش و لرزه کشیده شد. مقاومت‌های سختی که بخشی از جامعه روزگار

شریعتی در برابر آموزه‌های دینی می‌کردند و واکنش‌های تضریبی و هیجان‌زده این قشر نشان از عمق تأثیرات این روش، در زیرین‌ترین لایه‌های سنت دارد. تلاوم این روند، جامعه‌روشنفکری را به سمتی سوق داد که سرانجام عبدالکریم سروش با طرح بحث امام‌غزالی درباره مفهوم "غفلت" به استدلال کرد که "مغربیان" راه توسعه را غافلانه طی کردند. معماران نخستین آنان هرگز جامعه‌ای به این شکل را متصور نبودند. بنابراین، ما اگر بخواهیم نیز نمی‌توانیم "آگاهانه" راه توسعه را به گونه مغربیان ببیماییم و در این راه لاجرم به منازل دیگری خواهیم رسید.

این نکته، لب‌کنکاش تجربه‌ای بود که از صد سال تاریخ روشنفکری در حوزه تولید نظریه به دست آمد. اما در این میان نباید فراموش کرد که با پیروزی انقلاب ۵۷ دیگر روشنفکری دینی تنها رهرو بومی کردن مفهوم توسعه نیست. به نظر می‌رسد که اکنون میل شدیدی در همه روشنفکران، از هر گروه و مکتب فکری، برای سوق یافتن به این جهت شکل گرفته است، که این افق امیدوارکننده‌ای را ترسیم می‌کند. اگر چه به نظر می‌رسد پس از جریان دوم خرداد و شکست گفتمان خاتمی در محیط‌های دانشگاهی و عامه مردم، یک خلأ بزرگ نظری ایجاد شده است و واکنش‌ها بیش از آن که مبتنی بر مبانی نظری متقن باشد، ناشی از واکنش‌های عاطفی نسبت به عوامل ایجادکننده نارضایتی است. اما مروری بر عملکرد جریان روشنفکری نشان می‌دهد که اکنون، خصوصاً روشنفکران دینی، در حال عبور از گفتمان دکتور سروش و ایجاد زمینه‌ای برای تحرک نظری بیشتر خویش و ساز و کارهای عملی آن به همت فعالان سیاسی نوجو هستند.

اما در این روند نباید فراموش کرد که سوق یافتن همواره جنبش‌های مردمی به سمت حوزه سیاست (علی‌رغم دستاوردهای مثبت آن که موجب شکل‌گیری یکی از مترقی‌ترین دموکراسی‌های منطقه در ساخت قدرت شد و عدم حضور آرم‌ان‌های اجتماعی و اقتصادی باعث ضعف جنبش در شکل‌دهی به دیگر بخش‌های توسعه جامعه شده است. در حالی که روشنفکران و نیروهای استبداد در طی صدسال جنگ نفس‌گیری را بر سر تغییرات در ساخت قدرت دنبال می‌کردند، توده مردم جدای از آسیب‌هایی که از ناحیه سلاطین و مردمان قدرت متحمل می‌شدند، از معضلاتی رنج می‌بردند که ریشه در حوزه‌هایی غیر از سیاست داشت.

کم‌اهمیت‌انگاشتن حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی، اکنون ایران را به توسعه نامتوازی مبتلا کرده است. برای نگارنده این حکایت بس غریب است که چگونه

این مجموعه اقدامات روشنفکران در عرصه نظری می‌تواند با عجزین شدن با فعالان جنبش‌های ترقی‌خواه، به سازمان‌دهی توده مردم به سمتی سوق یابد که جامعه مدنی مستحکمی را در دل جامعه ایجاد کند تا دیگر هیچ قدرت استبدادی به دستاوردهای این جنبش که با مرارت‌ها و هزینه‌های گزاف به چنگ می‌آید، دست‌درازی نکند.

این کاری است که در گذشته در مورد آن غفلت شدید شده است و به دلیل استیلائی تفکر معطوف به قدرت، روشنفکران و فعالان جنبش‌ها را واداشت تا همه انرژی خود را صرف راهکارهای کوتاه مدت و البته نامطمئن کنند، که در این راه آسیب‌های فراوانی را نیز متحمل شدند و دستاوردهای بسیاری را نیز بر باد دادند. اگر چه نباید فشارهای قدرت‌های استبدادی را فراموش کرد، پرسش این جاست که هنگامی که روشنفکران و فعالان در همان فضاهای بسته و محدود قادر به تشکیل احزاب و تشکلات سیاسی بودند، آیا مجال ایجاد نهادهای صنفی و مدنی در شکل گسترده فراهم نمی‌آمد...؟

با این وصف، آینده پیش‌روی روشنفکران و ترقی‌جویان است و تجربه گرانسنگ پیشینیان در دست. باید منتظر ماند و نگریست که از شب‌آبستن تحولات پیش از شکست گفتمان اصلاحات به سبک خاتمی، آیا مولود محبوب توسعه متوازن سر آن جام در سر فرادها، زاده خواهد شد؟!

**آموزشگاه کامپیوتر دفتان**  
**مهددانش**  
 با مجوز رسمی از وزارت کار و امور اجتماعی  
 آموزش در تمامی دوره‌ها از مقدماتی تا پیشرفته  
 تلفن : ۸۹۰۸۳۹۵  
 e-mail: mahd\_danesh@yahoo.com

**چاپ و تبلیغات پارس**  
 طراحی و لیتوگرافی، خروجی دیجیتال  
 مشاوره تخصصی انواع تبلیغات  
 Fax: 6496692  
 Mobile: 0913 - 2709856  
 E-mail: pars-graphic@taktaz